



بحران قانونگذاری کیفری

حسنعلی رضائی^۱

ارسلان کوشا^{۲*}

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۳/۱۰/۳۰ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۴/۰۳/۱۰

چکیده

اتکای بیش‌ازحد به قانون کیفری برای انجام امور، به معضلی بزرگ برای اداره نظام عدالت کیفری^۲ تبدیل شده است. گفتنی است که قوانین کیفری الزاماً در همه مواقع، مبنای خوبی برای قضاوت نیستند و نمی‌توانند مبنای اجرای عدالت قرار بگیرند. استفاده از قوانین کیفری برای اجرایی کردن اخلاقیات، فراهم‌نمودن خدمات اجتماعی و اجتناب از موانع قانونی برای اجرایی‌نمودن قانون، تاکنون بی‌نتیجه بوده و می‌توان گفت حداقل در سه حوزه مذکور، نتیجه‌ای در بر نداشته و موانع و مشکلات جدیدی برای اجرایی کردن قوانین کیفری در مقابل جرائم تهدیدکننده امنیت جامعه به وجود آورده است. در حوزه جرائم اجتماعی، این رویکرد به‌صورت حمله و رفتار خشونت‌آمیز پلیس نمود پیدا کرده و این مسئله درباره قشر فقیر و اعضای خرده‌فرهنگ‌های جامعه، بارزتر است و احتمالاً به حس بی‌اعتمادی و لاقیدی نسبت به قانون منجر شده است. این رویکرد همچنین به‌جای سرکوب جرائم، موجب تقویت جرائم سازمان‌یافته و وقوع جرائم بیشتر شده است. هنگامی که قوانین کیفری، جایگزین خدمات اجتماعی شدند، بسیاری از منابع اجرای قانون از مسیر اصلی خود که حفاظت از عموم مردم در مقابل جرائم جدی است، منحرف گردیدند. استفاده پلیس از این قوانین برای برداشتن موانع اجرای قانون، باعث به‌وجودآمدن اصلی به نام «قانونی‌بودن» و همچنین ایجاد دوگانگی و ناهمسانی در مفاد قانون شده است. فشارهایی که برای جرم‌انگاری وجود دارد، سبب می‌شود که ارزیابی درستی از زمینه‌های مثبت و مناسب اعمال قانون صورت نگیرد و به این موضوع توجه نشود که استفاده از قانون در کجا مناسب و در کجا نامناسب است. مطالعاتی که در زمینه جامعه‌شناسی جرم‌انگاری حداکثری صورت گرفته، معیارها و ابزارهایی برای فهم یا شاید تا حدی کنترل این پدیده نامطلوب فراهم آورده است.

واژگان کلیدی: بحران، قانونگذاری کیفری، جرم‌انگاری.

^۱ مربی گروه حقوق، واحد نورآباد ممسنی، دانشگاه آزاد اسلامی، فارس، ایران.

^۲ دانشجوی کارشناسی ارشد، گروه حقوق، واحد نورآباد ممسنی، دانشگاه آزاد اسلامی، فارس، ایران. (نویسنده مسئول):

arsalan.koosha@gmail.com

*. Criminal justice

مقدمه

از زمان پایان آخرین جنگ جهانی، پیشرفت‌های درخور توجهی در زمینهٔ اصلاحات قوانین کیفری ماهوی^۱ به دست آمد. نفوذ و تأثیر قوی قانون جزایی مرجع آمریکا^۲ باعث شد که بسیاری از ایالت‌ها، قوانین کیفری خود را اصلاح کنند و این رویه همچنان در حال انجام‌شدن است. اهمیت این اصلاحات، بسیار مهم است و نمی‌توان سهم آن‌ها را در برقراری عدالت نادیده گرفت.

اما نتیجه‌ای مطلوب وجود دارد که اصلاحات مرتبط با قانون ماهوی در رسیدن به آن، تا حدی موفق بوده‌اند. این اصلاحات و تلاش‌ها به میزان زیادی با جرائمی مرتبط هستند که به افراد، دارایی‌ها و دولت، آسیب جدی وارد می‌کنند و قوانین کیفری، آخرین و مؤثرترین راه‌حل برای آن‌ها هستند؛ اما قانون کیفری آمریکا^۳ این ضمانت اجراهای کیفری^۴ را فراتر از جرائم پایه در نظر گرفته و رفتارهای مختلف را در آن لحاظ کرده است: رفتارهایی که نسبت به جرائم جدی آسیب‌های کمتری دارند، یا دربارهٔ محسوس‌بودن یا میزان آسیب‌رسانی آن‌ها هم‌اندیشی وجود ندارد، یا اینکه اصلاً آسیبی وارد نمی‌کنند.

وجود این جرائم و تلاش‌هایی که برای حذف آن‌ها صورت می‌گیرد، موضوعی است که اهمیت زیادی برای قانون کیفری دارد. اگرچه مشکلات مرتبط با جرم‌انگاری حداکثری به‌صورت نظام‌مند در حال بررسی است، برخی مشکلات مرتبط با اجرای قانون کیفری همچنان وجود دارد و چاره‌ای برای آن‌ها اندیشیده نمی‌شود.

در بخشی از یکی از گزارش‌های انجمن ریاست جمهوری^۵ که به مسائل مرتبط با اجرای قانون و عدالت رسیدگی می‌کند، تلاشی برای حل برخی از این مشکلات صورت گرفته است. باید بگوییم که به‌عنوان نویسندهٔ این مقاله، سردبیر دست‌مرا در تعبیر این بخش از گزارش، باز گذاشته است و به‌سختی توانستم بین انتقاد و برشمردن نقاط منفی و مزایای آن تعادلی برقرار کنم. ماهیت متناقض این مباحث و نیاز برای رسیدن به هم‌اندیشی بین نوزده انجمن مختلف که زمینه و خاستگاه‌های کاملاً متفاوتی دارند، ولی دربارهٔ این مسائل تصمیم‌گیری می‌کنند، مرا بر آن داشت که حیطهٔ نتیجه‌گیری و لحن نوشتهٔ ابتدایی خود را تعدیل نمایم. نوشتن این مطالب، نه به دلیل

^۱ Substantive criminal law

^۲ American Law Institute's Model Penal Code

^۳ American criminal law

^۴ Criminal sanction

^۵ بخش هشتم از گزارش Task Force Report: The Courts

انتقاد، بلکه صرفاً به دلیل اطلاع‌رسانی بوده است. درحقیقت، این شهروندان برجسته (قانون‌گذاران و سیاست‌مداران) که نمی‌توان آن‌ها را گروهی غیرمعتدل و خیال‌پرداز نامید، زمینه گسترش بی‌حدومرز قانون کیفری^۱ را فراهم آورده‌اند و این موضوع بسیار مهمی است. گزارش‌هایی که به‌صورت سالیانه آماده می‌شوند، فرصتی برای ارائه تعدادی از مشاهدات و نتایجی هستند که برای ارائه‌شدن نیازی به هم‌اندیشی این انجمن‌ها ندارند و می‌توانند مبنای بازنگری بر تصمیمات و عملکرد انجمن اصلی باشند. نوشتن این مطالب، به معنی رد گزارش مطرح‌شده در این خصوص نیست؛ بلکه اضافه‌نمودن بخشی است که آن را کامل می‌کند. بخش‌های مختلف آن را به‌صورت مستقیم در متن خود استفاده کرده یا به آن ارجاع داده‌ام. گفتنی است این مقاله، ویرایش دیگری از گزارش مذکور است؛ ویرایشی که اینجانب آن را تنظیم کرده و به سبب هماهنگی با الزامات این سالنامه، تاحداً مکان مختصر شده است.

موضوعاتی که به‌عنوان مباحث اصلی بحث جرم‌انگاری حداکثری مطرح هستند، باعث ایجاد شکاف در بین قوانین بسیاری از حوزه‌های قضایی شده‌اند. در روند ویرایش قانون کیفری کالیفرنیا،^۲ به حجم انبوهی از جرائم خارج از قلمرو حقوق جزایی^۳ برخورد کردیم و ضمن اینکه سعی نمودیم قانون جزایی را به‌نوعی با این جرائم، سازگار کنیم، برای آن‌ها مجازات‌های کیفری هم در نظر گرفتیم. برخی از این جرائم، عبارت‌اند از: ۱. استفاده‌نکردن از کتاب‌هایی که مدیران مدارس مقرر کرده بودند؛ ۲. همراه‌نبودن کیف کمک‌های اولیه با معلم در بازدیدهای علمی؛ ۳. شرط‌بندی درباره نتایج انتخابات؛ ۴. استفاده‌های تجاری و خصوصی از امکانات یک نهاد دولتی؛ ۵. اجازه مالک ملک به ورود فاضلاب به سفره‌های آب زیرزمینی.

نتایج و مشاهدات، حاکی از آن است که اعمال این قوانین، درنهایت، زیان بیشتری نسبت به محاسنش دارد و از کاربرد راه‌حل‌های جایگزینی که محتمل‌تر اما سخت‌تر هستند، جلوگیری می‌کند. مسئله مشکل‌ساز دیگر، مجازات‌های کیفری برای اجرایی‌کردن الزامات اقتصادی^۴ است که در نوشتار دیگری به تفصیل درباره آن صحبت کرده‌ام. در اینجا، قصد دارم به بررسی مشکلات مرتبط با جرم‌انگاری حداکثری و ملاحظات استفاده از قانون در سه حوزه خاص بپردازم. این سه حوزه عبارت‌اند از:

^۱ Overextension of the criminal law

^۲ California criminal law

^۳ penal code

^۴ Economic regulatory

۱. استفاده از قانون کیفی برای شناساندن یا اجرایی کردن استانداردهای عمومی مرتبط با اخلاق فردی؛^۱
۲. وسیله‌ای برای ارائه خدمات اجتماعی در غیاب عوامل دیگر؛
۳. وسیله‌ای برای پلیس جهت اجرای تبعیض‌آمیز قانون^۲ و اجرای غیرمستقیم آنچه قانون به صراحت، آن‌ها را از آن منع کرده است.

۱. اجرای کردن اخلاقیات^۳

استفاده از قانون کیفی برای محدود کردن انحراف‌های اخلاقی^۴ در بین بزرگسالان، موضوع بسیاری از گفتمان‌های فقهی و حقوقی^۵ بوده است. استفنز^۶ در قرن گذشته و لرد دولین^۷ در قرن حاضر، دربارهٔ حقانیت مداخلهٔ کیفی در این موضوع، بحث کرده‌اند. مبنای بحث آن‌ها این بوده است: جامعه نمی‌تواند به اخلاقیات فردی^۸ بی‌اعتنا بماند؛ همان‌گونه که نمی‌تواند به وفاداری فردی به جامعه، بی‌اعتنا باشد. پیشرفت و شکوفایی جامعه با هر دو گزینه حاصل می‌شود و بدون هر کدام از این گزینه‌ها، جامعه محکوم به فناست. در دیدگاه متضادی که جان استوارت میل^۹، اچ‌ال‌ای هارت^{۱۰} و بسیاری از صاحب‌نظران معاصر، در قرن نوزدهم آن را حمایت کرده‌اند هم، نظریه‌هایی برای مخالفت با این مسئله دیده می‌شود که در گزارش ولفندن^{۱۱} به‌خوبی نمایان است:

جامعه به‌واسطهٔ عوامل اجرای قانون، تلاش می‌کند مفهوم جرم و گناه به گونه‌ای معادل هم انگاشته شوند؛ اما همواره موضوعاتی اعم از اخلاقی و غیراخلاقی وجود دارند که نباید در محدودهٔ مداخلهٔ قانون قرار بگیرند. هدف نگارنده در اینجا، مداخله کردن یا احیاناً موضع‌گیری در برابر مطالب گفته‌شده نیست؛ هدف این است که توجه، به سمت موضوعاتی جلب شود که محسوس‌تر و عملی‌تر

^۱ Public standards of private morality

^۲ Distinguishing means of permitting police

^۳ Enforcement of Morals

^۴ Moral deviancy

^۵ Jurisprudential debate

^۶ Stephens

^۷ Lord Devlin

^۸ Morality of the individual

^۹ John Stuart Mill

^{۱۰} H.L.Hart

^{۱۱} Wolfenden Report

هستند و باید در قضاوت نهایی دربارهٔ رویکرد دولین و رویکرد آزادی‌خواهانهٔ میل، به آن‌ها توجه کرد. درنهایت، باید به اجماعی کلی دست یافت و استاندارد و حدودی برای مداخلهٔ قانون کیفری در حوزهٔ اخلاقیات خصوصی تعیین نمود.

۲. جرائم جنسی^۱

دربارهٔ استفاده از قانون کیفری در حوزهٔ اخلاقیات، می‌توان به ممنوع کردن روابط جنسی خارج از ازدواج^۲ و روابط نامتعارف جنسی بین زن و مرد^۳ اشاره کرد. طبق عقیدهٔ کینزی^۴، قوانین کیفری وضع شده در این حوزه، حدوداً ۹۵ درصد افراد جامعه را تبدیل به مجرمان بالقوه^۵ می‌کند؛ البته درستی و نادرستی این عقیده ثابت نشده است. بدون شک، افراد بسیاری در جامعه، استانداردهایی را که این قانون‌ها وضع کرده‌اند، قبول ندارند. از قضا، این افراد، بسیار شریف و محترم هم هستند؛ از جمله خود پلیس. ضمن اینکه این قوانین، بی‌تأثیر هم نبوده‌اند و افرادی با آن موافق‌اند.

در نتیجه، عملکرد سنتی قانون کیفری، متوقف کردن رفتار پرخطر به واسطهٔ تهدید به مجازات و منع کردن مجرمان و درنهایت، مدرسانی به آن‌هاست؛ اما این رویه در اینجا کاملاً نامربوط و نامناسب به نظر می‌رسد. تورمن آرنولد^۶ دربارهٔ این قوانین، اظهارنظری کرده است که بسیار محق و صحیح به نظر می‌رسد. وی بر آن است که این قوانین، اجرایی نشده و نمی‌شوند؛ زیرا ما می‌خواهیم عملکردمان برطبق رویهٔ فعلی باشد؛ ضمن اینکه آن‌ها را هم لغو نمی‌کنیم؛ زیرا می‌خواهیم از اخلاقیات حمایت کنیم.

استفاده از قانون کیفری با هدف ترویج اخلاقیات، بدون هزینه هم نبوده است: در وهلهٔ اول، پیام اخلاقی که قانون آن را ترویج می‌کند، به واسطهٔ اجرایی‌نشدن قانون، امری متناقض جلوه می‌کند. مردم می‌بینند که عملی در لغت، نکوهش شده و ممنوع است؛ اما در عمل، تعقیب قانونی وجود ندارد. مباحث اخلاقی در قانون، بیش از هر مبحث دیگری، درگیر دوگانگی و در ماهیت خود دچار تناقض هستند؛ دوم اینکه جدی‌نبودن قانون‌گذار، در متن قوانین منعکس می‌شود و بر حسن اجرای قوانین اثر می‌گذارد. این مسئله باعث ایجاد بدبینی و بی‌توجهی نسبت به قانون کیفری و

^۱ Sex offenses

^۲ Extra-marital

^۳ Abnormal sexual intercourse

^۴ Kinsey

^۵ Potential criminals

^۶ Thurman Arnold

بی‌احترامی به افرادی می‌شود که قانون را تدوین و اجرا می‌کنند. این بی‌احترامی، کاملاً مشخص و محسوس است. به‌علاوه، قوانین بی‌رونق، از یک سو حس امنیت را القا می‌کنند که یکی از عملکردهای اصلی قانون کیفری است و از سوی دیگر، باعث تحریف امنیت می‌شوند؛ زیرا همواره خطر تعقیب قانونی را برای کسانی ایجاد می‌کنند که هیچ‌کس قصد مجازات آن‌ها را ندارد.

در پایان، باید گفت که این قوانین مستلزم اجرای تبعیض‌آمیز بوده و بر روی افرادی که برای تعقیب قانونی انتخاب می‌شوند، اعمال می‌گردند. ظاهراً این قوانین برای برخورد با رفتارهای نامناسب وضع شده‌اند؛ اما دلالی که افراد، تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند، الزاماً برخورد با نابهنجاری‌های اجتماعی خاصی نیست که این قوانین برای مقابله با آن‌ها وضع شده‌اند. برخی از این دلایل، عبارت‌اند از:

۱. مجازات و متعادل کردن برخی احزاب سیاسی یا اتحادیه‌های کارگری؛
 ۲. دستگیری مجرمان برای فرونشاندن آشوبی که روزنامه‌ها در جریان یک تخلف جنسی محلی ایجاد کرده‌اند؛
 ۳. بزرگ‌نمایی جرائم رانندگی و مجازاتی که مقامات شهر برای مجرمان در نظر می‌گیرند تا نقائص مدیریتشان را بپوشانند.
- جرم‌انگاری هم‌جنس‌گرایی با رضایت طرفین،^۱ تلاش دیگری برای قانونی‌کردن حوزه خصوصی اخلاقیات^۲ است؛ ضمن اینکه این مسئله، به بروز مشکلاتی در زمینه جرائم جنسی بین دو جنس مخالف هم منجر شده است. سؤال اصلی این است که آیا قانون کیفری، راه مؤثری برای جلوگیری از این جرم است و اینکه کل این رویه چقدر بی‌ثمر یا هزینه‌بر است.
- اعمال هم‌جنس‌گرایانه را تقریباً همه ایالت‌ها عملی مجرمانه در نظر گرفته و محکوم نموده‌اند. تلاش‌های پراکنده و غیرمنسجمی برای اجرایی کردن قوانین مرتبط، در موقعیت‌های خاص صورت گرفته است؛ اما مدارکی دال بر موفق بودن قانون کیفری در کاهش چشمگیر میزان این جرائم وجود ندارد. گزارش کینزی به همراه دیگر مطالعات، نشان‌دهنده شیوع فراگیر جرائم هم‌جنس‌گرایانه در کشور است. یکی از دلایل اصلی کارایی نداشتن قوانین مربوط، این است که ماهیت خصوصی و توافقی^۳ این اعمال، مانع از بازدارندگی درخور توجه به‌موجب قانون می‌شود. هیچ شکایتی نیست و تنها در صورت بی‌احتیاطی، امکان خطر وجود دارد. دلیل دیگر این است که

^۱ Consensual adult homosexuality

^۲ Private morality

^۳ Private and consensual nature

خطر مجازات وجود دارد؛ اما به مسئله بی‌ارتباط است. مسئله هم‌جنس‌گرایی برای افراد به بدی رابطه جنسی معمولی از راه‌های نامعمول نیست؛ زیرا موضوع برای فرد، نامتعارف محسوب نمی‌شود. این امتیازی است که فرد هم‌جنس‌گرا برای خودش در نظر گرفته و به میزان زیادی با شخصیت وی مرتبط است. به علاوه، موضوعی که به تازگی سیستم دادگاه‌های ایالتی،^۱ شامل ۹۴ دادگاه ایالتی فدرال، به آن توجه کرده است، وارد کردن مجرمان هم‌جنس‌گرا به زندان‌های عادی است. این مسئله به نوعی همان دادن گوشت به دست گربه است و میزان جرائم مرتبط با آن را تشدید می‌کند. به بیان دیگر، استفاده از قانون کیفری، دارای عواقب ناخوشایندی است.

یکی از پیامدهای معمول، افزایش فرصت برای ارتکاب به جرائم و در نتیجه، افزایش میزان تعقیب‌های قانونی است. مطمئناً جرائمی از این دست، آن قدر گزارش نمی‌شود که موجب نگرانی شود. مسئله‌ای که در اجرای عدالت اهمیت بیشتری دارد، این است که تلاش‌هایی که پلیس برای اعمال قانون می‌کند، برای خود نیروی پلیس و جامعه مشکل‌ساز شده است. ماهیت خصوصی و رضایتمندانه عمل، مانع اجرای قانون می‌شود و تنها بخش اندکی از بروز هم‌جنس‌گرایی، پیگرد قانونی دارد. این مسئله هم در حریم خصوصی و هم در مکان‌های عمومی اتفاق می‌افتد؛ حتی هنگامی که این مسئله در مکان‌های عمومی اتفاق می‌افتد، معمول نیست که افراد به صورت علنی به این کار اقدام کنند. برای به دست آوردن مدارک، نیروهای پلیس به رفتارهایی متوسل می‌شوند که هم شأن اجتماعی خودشان را پایین می‌آورد و هم دستگاه اجرایی قانون را بی‌اعتبار می‌کند. در هر صورت، پیگیری جرائم هم‌جنس‌گرایی، کار خوشایندی نیست. هیچ‌کس نمی‌تواند قانونی را بپذیرد که برای اجرایی کردن آن، افسران پلیس مجبورند در سقف سرویس‌های بهداشتی پنهان شوند و از روزه‌های آن به دنبال جرائم جنسی باشند، یا اینکه در اطراف سرویس‌های بهداشتی عمومی یا در راهروهای آن‌ها تعلق کنند و منتظر وقوع جرم باشند. چنین اعمالی عملکرد شهروندان و پلیس را مختل می‌کند و اقتدار اخلاقی قانون کیفری را خدشه‌دار می‌نماید. این مسئله به ویژه در بین بخش‌هایی از جامعه (مانند طبقه حاشیه‌نشین‌ها و خرده‌فرهنگ‌ها) بیشتر نمود پیدا می‌کند؛ زیرا قانون در بیشتر مواقع، آن‌ها را به صورت نمادین تهدید می‌کند و این برای جلوگیری از وقوع جرائم جدی‌تر، عادی است. در چند نسخه از گزارش‌های انجمن ملی جرم،^۲ این انتقاد همواره وارد شده است که نیروی پلیس، کارهای

^۱ United States District Court

^۲ National Crime Commission

مهم‌تری دارد و نباید وقتش را صرف چنین اموری کند.

مسئله فحشا هم مشکلات مشابهی را ایجاد کرده است. بی‌بندوباری جنسی افراد که جنبه خصوصی دارد، یک مسئله است؛ اما فحشا و بهره‌برداری از جنبه تجاری رابطه جنسی، مسئله‌ای است که منجر به شیوع امراض مقاربتی، بهره‌کشی از جوانان و بی‌حرمتی به عفت عمومی می‌شود. استفاده مستقیم و بی‌واسطه از قانون برای جلوگیری از این مسئله، هزینه‌بر و بی‌اثر بوده است. فحشا در تمام تمدن‌ها همواره وجود داشته و خواهد داشت. درحقیقت، ثابت شده است که فحشا مشکلی است که اصلاً ریشه‌کن نمی‌شود. موقعیت اجتماعی که در بسیاری از مواقع، چاره‌ناپذیر است، باعث می‌شود عرضه و تقاضا همواره وجود داشته باشد. بر اساس گزارش ولفندن^۱، همواره محدودیت‌هایی در میزان بازدارندگی قانون کیفری درباره زنی که به دلخواه تصمیم گرفته در این راه قدم بگذارد و مردی که از خدمات چنین زنی استفاده می‌کند، وجود دارد. در کشوری که بر اساس تخمین‌های زده‌شده، در حدود دوسوم از مردان سفیدپوست، تجربه معاشرت با فواحش را در عمر خود داشته و دارند، جایی برای بازدارندگی قانون باقی نمی‌ماند. هزینه‌هایی که برای متوقف کردن این روند صرف می‌شود، بی‌نتیجه است و به‌نوعی اتلاف منابع پلیس تلقی می‌شود (مانند هزینه‌های صرف‌شده برای جلوگیری از بروز جرائم هم‌جنس‌گرایانه). در این روند، پلیس، استفاده از ابزارهای غیرقانونی را برای کنترل جرم تشویق می‌کند؛ مثلاً می‌توان به حمله‌های بدون مجوز و ناگهانی برای جمع‌آوری افراد مشکوک به فحشا در خیابان‌ها اشاره کرد. همچنین ابزارهای مختلفی برای به‌دام‌انداختن فواحش هم وجود دارد که موجب پایین آمدن مرتبه عوامل اجرای قانون می‌شود و درنهایت، به اجرای تبعیض‌آمیز قانون در مقابل طبقه فقیر و بروز فساد دولتی منجر می‌گردد.

جلوگیری از شیوع بیماری‌های مقاربتی، فساد نسل جوان و بی‌عفتی عمومی، اهدافی هستند که کنترل فحشا را توجیه می‌کنند؛ اما در این رویه کنترل، نیازمند نبوغ بیشتری هستیم تا بتوانیم ابزارهای دیگری برای کنترل اجتماعی بیابیم؛ نه اینکه تنها به جرم‌انگاری فحشا^۲ اقدام کنیم و آن را راه‌حل موضوع بدانیم. تجربه نشان داده که رویه‌های جایگزین اجرای قانون، مؤثرتر و کم‌هزینه‌تر بوده است. واضح است که نیروی محرک پشت قوانین ضد فحشا، این عقیده است که فحشا رویه‌ای غیراخلاقی است. برای حفظ قوانین ضد فحشا به شکل کنونی‌اش، تنها یک توجیه وجود

^۱ Wolfenden Report

^۲ Criminalization of prostitution

دارد: استفاده از قانون کیفری برای اثبات حقانیت اخلاقیات به صورت کلامی، مهم‌تر از استفاده از قانون کیفری برای حفاظت از دارایی‌ها و زندگی مردم است.

۳. سقط جنین^۱

ممنوعیت کیفری سقط جنین، گاهی اوقات بر پایهٔ محافظت مادر در مقابل عواقب سوء فیزیکی و روانی عمل سقط توجیه می‌شود. البته این موضوع، کمی نامتعارف است؛ زیرا این قوانین، خطر را بیشتر می‌کند. جریمهٔ کیفری باعث شده است که بازارسیاه سقط جنین‌های غیرقانونی، داغ باشد. افرادی که سقط جنین‌های غیرقانونی انجام می‌دهند، حاضرند با کمال میل، خطر زندانی شدن را بپذیرند و هزینه‌های گزافی برای سقط دریافت نمایند؛ زیرا سقط، عملی غیرقانونی است و پزشکان کارآموده از این عمل منع شده‌اند؛ درنتیجه، افراد غیرحرفه‌ای و بی‌تجربه، عمل سقط را نه در بیمارستان‌های مجهز، بلکه در مکان‌های غیرتخصصی (همچون آشپزخانه‌ها) و اتاق‌های خصوصی انجام می‌دهند. بنابراین، یک عمل ساده بر روی کسی که نمی‌خواهد نقش مادری را بپذیرد، تبدیل به تجربه‌ای محرمانه، خوارکننده و رنج‌آور می‌شود که در آن آسیب‌های واردشده به سلامت روانی و فیزیکی زن، بسیار بیشتر خواهد بود. درحقیقت، بر مبنای آمارها، سقط‌کننده‌های غیرقانونی هرساله جان هزاران نفر را بدون دلیل می‌گیرند.

مسئله ساده است: دلیل اصلی نگهداری قوانین مرتبط با سقط، این باور است که سقط، عملی غیراخلاقی است. یکی از مخالفت‌های اخلاقی که دربارهٔ مسئله سقط وجود دارد، این است که جنین متولد نشده حتی در مراحل اولیهٔ رشد خود، مانند فردی که متولد شده و رشد کرده است، حق زندگی دارد. حتی کسانی که چنین عقیده‌ای دارند هم نمی‌توانند به این حقیقت بی‌توجه باشند که قوانین ضدسقط، باعث متوقف شدن عمل سقط جنین نمی‌شوند؛ البته به جز مواردی که افراد، بسیار فقیر بوده یا دربرابر گزینه‌های دیگری که بازارسیاه در اختیار آن‌ها قرار می‌دهد، دانشی نداشته باشند. نتیجهٔ نگه داشتن این بجه‌ها، قربانی کردن زندگی و پایین آوردن کیفیت زندگی تعداد بیشتری از مادران است که در مقایسه با جنین‌هایی که به موجب این قانون‌ها نگه داشته می‌شوند، زیان بسیار بزرگ‌تری است. اگرچه آمار مستندی دال بر تعداد سقط‌های غیرقانونی وجود ندارد، برآورد می‌شود که این رقم چیزی بین صد هزار تا یک میلیون و نیم در هر سال باشد. در بین عواملی که در پدیدآمدن این چرخهٔ باطل نقش دارد، دو نمونه بسیار مهم‌تر است:

^۱ abortion

۱. هیچ اتفاق نظری دربارهٔ حقانیت ادعای اخلاقی مرتبط با جنین‌ها وجود ندارد: بخشی از جامعه، به شدت طرفدار قوانین ضد سقط هستند؛ عدهٔ دیگری هم که به اندازهٔ گروه اول محترم‌اند، با آن مخالف‌اند. خوشبختانه، در جوامع مردم‌سالار اثبات شده تحریم‌های اجباری قوانین کیفری، ابزارهای مناسب و کارآمدی برای حل و فصل اختلافات فاحش در زمینهٔ اخلاقیات نیستند؛

۲. تقاضا برای سقط از جانب زنان مجرد یا متأهل، امری فراگیر و برخاسته از انگیزه‌های طبیعی و درک‌پذیر است که در عین حال، هیچ تهدیدی برای افراد و دارایی‌های آنان نیست. همان‌گونه که دربارهٔ بسیاری از جرائم اخلاقی هم صادق است، دلسوزی برای فرد خطاکار، در ترکیب با اخلاقیاتی که اجماعی دربارهٔ آن‌ها وجود ندارد، از مسائل مشکل‌ساز است.

۴. قمار و مواد مخدر^۱

قوانینی که بر ضد قمار و مواد مخدر وضع شده‌اند، مشکلات جدی و دشواری در راه اجرای قانون به وجود آورده‌اند. با وجود دستگیری‌ها، تعقیب‌ها، سرزنش‌ها و مجازات‌هایی که هر روز سخت‌تر می‌شوند، به نظر می‌رسد که جرائم به رشد خود ادامه می‌دهند. تقاضای بسیار برای قمار و مواد مخدر، مانند تقاضا برای الکل، همچنان ادامه دارد و اعتبار قانون کیفری را تهدید می‌کند. چه بر این باور باشیم که محدودیت‌های کیفری به صورت متناقض عمل می‌کنند و چه مانند برخی بر این باور باشیم که محدودیت، باعث جذاب‌تر شدن جرم می‌شود، آشکار است که اعمال محدودیت باعث کاهش چشمگیر تقاضا نشده است.

گفتنی است که قوانین و تلاش برای اجرایی نمودن آن‌ها هم، باعث نابودی منبع عرضه نشده است. هر شخصی که در شهرهای نسبتاً بزرگ این کشور زندگی کند و قصد قمار داشته باشد، لازم نیست مسافت زیادی را در جست‌وجوی مکانی برای شرط‌بندی‌های غیرقانونی طی کند و به بیان دیگر، این مکان‌ها کاملاً در دسترس هستند. دربارهٔ مواد مخدر، تأمین‌کنندگان غیرقانونی به بازاری وارد می‌شوند که درآمد حاصل از آن، به موجب تداوم تقاضا و حذف مراکز قانونی توزیع مواد، افزایش یافته است. در این میان، فروشندگان معتاد هم به توزیع مواد پرداخته و از این عمل برای برآوردن نیازهای خود استفاده می‌کنند. به نظر می‌رسد تهدید و خطر مجازات، حتی اگر به صورت حبس‌های طولانی مدت هم باشد، کارساز نبوده و نخواهد بود. بخشی از این مسئله، بدین دلیل است که نیاز

^۱ Gambling and narcotics

به مواد مخدر برای یک فروشنده معتاد، امری ضروری و فوری است و این موضوع باعث می‌شود فرد، توجهی به دورنمای زندان و محکومیت نداشته باشد. درباره توزیع کنندگان عمده که احتمالاً معتاد هم نیستند، جرم‌انگاری و مجازات‌های شدید، به افزایش خطر منجر می‌شود؛ زیرا هرچه مجازات‌ها افزایش یابند، قیمت‌ها و در نتیجه سودها بیشتر می‌شود؛ به علاوه، تجربه ثابت کرده که اعمال مجازات در قبال دلالان بزرگ و غیرمعتاد و سازمان‌یافته، بسیار مشکل است.

سیاست خالی از تبعیض قانون کیفری، در مقابل مواد ممنوعی که مردم به خریدنش اصرار دارند، موجب به وجود آمدن سیستم‌های سازمان‌یافته‌ای شده که بیشتر، حیطه‌ای ملی یا بین‌المللی دارند و به تولید و توزیع این ماده غیرقانونی به صورت یک تجارت، مشغول‌اند. نه تنها اجرایی کردن قانون در قبال چنین سازمان‌هایی مشکل است، بلکه آن‌ها به جرائم دیگری هم روی می‌آورند و حوزه فعالیت خود را افزایش می‌دهند. آن‌ها کارشان را به صورت تجارتی سودمند و قانونی جلوه می‌دهند. از جمله این جرائم، می‌توان به بازار غیرقانونی دارو اشاره کرد. این سازمان‌ها به توزیع غیرقانونی دارو و ایجاد مراکز قمار هم اقدام می‌کنند؛ ضمن اینکه در مراحل بعدی، به رباخواری و قاچاق انسان هم می‌پردازند. سازمان‌های یادشده برای افزایش کارایی‌شان، درگیر جرائم به هم پیوسته‌ای می‌شوند که رشوه‌دادن و فاسد کردن مقام‌های دولتی محلی، از عمده‌ترین پیامدهای آن محسوب می‌شود. در موقعیتی خاص و از چشم‌اندازی دیگر، جرم به واسطه قانون کیفری، تقویت شده و شیوه‌های موفقی برای ارتکاب به آن ابداع گردیده است؛ هرچند طرح این مسئله، ضد و نقیض به نظر می‌رسد.

یکی دیگر از هزینه‌های عمده که باید برای سیاست اعمال عادلانه قانون بپردازیم، مشکلات چاره‌ناپذیری است که در مواقع اجرایی نمودن قانون با آن‌ها مواجه‌ایم. این مشکلات، برخاسته از ماهیت مبتنی بر رضایت طرفین و شیوه‌های سازمان‌یافته وقوع این جرائم است که باعث شده سازمان‌های مسئول اجرای قانون، در تعقیب شواهد و مدارک و برای جمع‌آوری آن‌ها، به صورت افراطی عمل کنند. این رویه‌ها به خودی خود نامطلوب نیستند؛ اما به بروز واکنش در دادگاه‌ها منجر شده و به صورت محدودیت در استفاده از مدارک، نمود پیدا کرده‌اند و هدف آن‌ها بازداری پلیس از این اعمال است. دادگاه عالی ایالات متحده در دو مسئله، استفاده از مأموران مخفی و لوازم غیرقانونی جمع‌آوری مدرک را مجاز شمرده است: ۱. جرائم مرتبط با قمار؛ ۲. جرائم مربوط به مواد مخدر. تصمیم‌هایی که دادگاه‌ها در زمینه معتبر بودن مدارک در بازداشت‌های غیرقانونی می‌گیرند، در بیشتر مواقع در ارتباط با جرائم قمار، الکل و مواد مخدر است.

محدودیت‌های قانونی دربارهٔ تجسس بدون مجوز و مصادره، به میزان زیادی منتج از دعوای قضایی در طول پنج دههٔ اخیر است. این دعوای طیف گسترده‌ای از تجسس‌های نیروی پلیس است که برای جمع‌آوری شواهد در زمینهٔ نقض قانون روی داده‌اند. این مسئله دربارهٔ تصویب قانون استراق سمع، نصب میکروفون و دیگر آشکال کنترل الکترونیک هم صادق است. درحقیقت، باید گفت که تجربهٔ ناگوار اعمال قوانین در مقابل مفاسد، بیش از هر پدیده و دلیل دیگری، عامل به‌وجودآمدن موانع قضایی برای شیوه‌های مختلف اعمال قانون است.

در پایان، باید گفت سوءاستفاده‌هایی که از قانون کیفری شده، به‌ناچار هزینهٔ هنگفتی در پی داشته است. این هزینه‌ها عبارت‌اند از: ۱. تشدید انحراف نیروی پلیس از وظیفهٔ اصلی خود؛ ۲. اتلاف وقت دادستانی و سیستم قضایی؛ ۳. به‌هدررفتن منابع و نیروی اعضای مسئول. زمانی که میزان جرائم، به‌صورت پیوسته در حال افزایش است، حجم کاری نهادهای اعمال قانون، بیشتر می‌شود؛ ضمن اینکه تلاش‌های زیادی برای برخورد مؤثر با اعمال خطرناک و تهدیدکنندهٔ امنیت عمومی انجام می‌شود و این مسئله منجر به صرف منابع برای این امور می‌شود و صرف آن‌ها برای اعمال قانون را محدود می‌کند. این مسئله‌ای است که باید به‌صورت جدی بدان توجه شود. درحقیقت، از دیدگاه اثر حداقلی، ابزارهای اجرایی کردن قانون در برخورد با جرائم، درنظرگرفتن هزینه‌های محسوس و معایب آن و نیاز به تخصیص منابع برای مقاصد سودمندتر، لازم و ضروری انگاشته می‌شود. گفتنی است در چند حوزه از قانون کیفری، برای نتایج کوچک، هزینه‌های زیادی پرداخت شده است.

برخی بر این باورند که قمار و مواد مخدر، دره‌صورت از مفاسد اجتماعی هستند. در نظر آن‌ها استفاده‌نکردن از قانون کیفری به‌عنوان امری متعصبانه یا حتی کوتاه‌فکرانه مطرح است؛ ضمن اینکه بهره‌کشی از افراد آسیب‌پذیر، به‌ویژه در ارتباط با قمار، اغلب به زیان‌های اقتصادی و آسیب‌های فردی مهمی منجر می‌شود. مشقت‌های روحی و جسمی که به‌واسطهٔ استفاده از مواد مخدر به فرد وارد می‌شود، باعث می‌گردد که وی به جرائم دیگر کشانده شود؛ هرچند که داشتن چنین دیدگاهی، به‌هیچ‌وجه بهانهٔ خوبی برای تداوم روند جرم‌انگاری به‌صورت کنونی نیست. راه‌های زیادی وجود دارد که حداقل بتوان از شدت مشکلاتی که بیان شد، کاست؛ برای مثال، می‌توان به محدودترکردن حیطهٔ جرائم اشاره کرد. در زمینهٔ قمار، اکثر کارشناسان معتقدند رویکرد سنتی که مبتنی بر ممنوع‌کردن کلیهٔ آشکال قمار است، باید لغو شود. طبق نظر پلیس و مدعی‌العموم، در زمینهٔ قمار به‌صورت خصوصی و همچنین شرکت‌هایی که برای اعمال مذهبی و خیریه اقدام به جذب سرمایه می‌کنند، نباید تعقیب قانونی وجود داشته باشد. قضاوت دربارهٔ قمار در این حوزه

وسیع، به قانون واگذار شده است که اصلاً درست به نظر نمی‌رسد. می‌توان این وضعیت نامناسب را با ارائه تعریفی دقیق از نوع و کیفیت قماری که قانون آن را منع کرده و مستلزم مجازات است، بهتر کرد. در زمینه مواد مخدر، قانون‌گذاران تمایل دارند که در برخورد با تمام انواع مواد مخدر، یکسان و بدون تبعیض عمل کنند؛ زیرا تمام انواع مواد مخدر، خطر یکسانی دارند. به‌رغم این باور، شواهد محکمی وجود دارد که برخی مخدرها، به‌ویژه ماری‌جوانا، تأثیرات سوء کمتری بر مصرف‌کننده دارند و لغو ممنوعیت کیفری برای آن‌ها به‌سادگی امکان‌پذیر است. در نتیجه اگر بتوانیم حیطه قانون کیفری را محدود کنیم، هرچند که هزینه آن بسیار زیاد باشد، می‌توانیم نتایج ارزشمندی به دست بیاوریم.

۵. ارائه خدمات اجتماعی^۱

در مواقعی که حجم مهمی از منابع اجرای قانون صرف خدمات اجتماعی می‌شود، قانون کیفری نه برای حفاظت از افراد در مقابل سوءرفتارها (با استناد به مفاهیم جرم و مجازات) به کار گرفته می‌شود و نه تأییدکننده استانداردهای اخلاقیات خصوصی^۲ است؛ بلکه بیشتر به ارائه خدمات اجتماعی در بخش‌های محروم جامعه می‌پردازد. دائم‌الخمرها، زنان ترک‌شده^۳ و طلبکاران، مهم‌ترین کسانی هستند که از این خدمات سود می‌برند. گفتنی است تعادل بین درآمدهای حاصل‌شده و هزینه‌هایی که برای اجرای مؤثر قانون صرف می‌شوند، همواره محل بحث و تردید بوده است؛ زیرا این درآمدها بسیار اندک‌اند.

۶. دائم‌الخمرها^۴

استفاده از قانون کیفری برای حفاظت از شهروندان در مقابل رفتارهای نامناسب در مکان‌های عمومی، چه این رفتار از افراد مست سر بزند و چه افراد هشیار، موضوعی نیست که بخواهیم در اینجا بررسی کنیم. مشکل وقتی به وجود می‌آید که بخواهیم از قوانین وضع‌شده در زمینه مستی در مکان‌های عمومی^۵، برای مقابله با دائم‌الخمرهایی که در حالت نشئه در خیابان‌ها و معابر دیده

^۱ Provision of Social Services

^۲ Standards of private morality

^۳ Deserted mother

^۴ The drunk

^۵ Public drunkenness

می‌شوند، استفاده کنیم. این افراد، نه تنها خودشان را در معرض خطر قرار می‌دهند، بلکه باعث ایجاد مزاحمت برای دیگران و زشت کردن چهره شهر می‌شوند. هرروزه شمار بسیاری از این افراد، به سیستم کیفری راه پیدا می‌کنند. درحقیقت، میزان دستگیری افراد برای این جرم، بیشتر از هر جرم دیگری است و در حدود ۳۵ تا ۴۰ درصد کل میزان دستگیری‌ها را در بر می‌گیرد. این رویه، نه تنها مستلزم استفاده از قانون کیفری است، بلکه باعث می‌گردد که میزان زیادی از منابع اجرایی قانون که باید برای مقابله با امور به مراتب خطرناک‌تری صرف شوند، در این راه به مصرف برسند. این کار مستلزم جمع‌آوری تعداد زیادی از افراد نفرت‌انگیز از مکان‌های نامناسب و به موجب رویه‌های نامناسب‌تر است. جلسات دادرسی به اتهامات این افراد، تبدیل به جلساتی تشریفاتی شده که همگی مشابه هم برگزار می‌گردند و در آن‌ها جرم انجام شده، آشکار است و متهمان هم در بیشتر مواقع حضور ندارند. می‌توان گفت با انجام این رویه، تا حدی از میزان جرائم مرتبط کاسته شده است؛ اما هزینه‌های انجام آن به هیچ‌وجه با نتایج حاصل شده همخوانی ندارد. درحقیقت، به غیر از کار پلیس در پاک‌سازی موقتی خیابان‌ها از مجرمان، کل این رویه، ناموفق بوده است. فقر و آوارگی^۱ و بی‌کفایتی فردی را،^۲ به عنوان نتایج اعتیاد به الکل، به ندرت می‌توان با استفاده از قانون کیفری متوقف کرد؛ ضمن اینکه داشتن این باور که زندانی کردن این افراد، به توان بخشی آن‌ها کمک می‌کند هم پذیرفتنی نیست.

در مقاله آقای استرن^۳ و گزارش کمیسیون جرم،^۴ تجربه استفاده از قانون کیفری برای مقابله با مستی در مکان‌های عمومی و پیشنهادهای مبنی بر راه‌حل‌های مدنی جایگزین،^۵ به صورت مفصل بررسی شده است و در اینجا لازم نیست که به این موضوع بیشتر پرداخته شود؛ اما نکته‌ای که باید بدان اشاره کرد، این است که ثابت شده در هیچ مسئله دیگری، قانون کیفری تا این اندازه بد به کار نرفته است.

۷. طلبکاران و مادران رهاشده^۶

^۱ rootlessness

^۲ Personal inadequacy

^۳ stern

^۴ Crime commission

^۵ Alternative civil remedies

^۶ The Creditor and Deserted mothers

قوانین مرتبط با چک و رهاکردن خانواده^۱ (ترک آن‌ها و نفقه‌ندادن)، دو نمونه دیگری هستند که در آن‌ها از قانون کیفری برای ارائه خدمات اجتماعی استفاده می‌شود. در این دو نمونه، به تاجران کمک می‌شود تا طلب خود را بگیرند و خانواده‌های نیازمند هم از سرپرستی که ترکشان کرده، نفقه دریافت کنند. مسئله‌ای که در قانون‌گذاری باید مدنظر قرار گیرد، این است: آیا درنهایت، استفاده از منابع پلیس و دادستانی و سیستم کیفری، به‌عنوان مکمل راه‌حل‌های مدنی،^۲ حتی اگر چنین استفاده‌ای مستلزم انحراف توان اجرایی قانون از جرائم خطرناک‌تر باشد، به‌صرفه است؟

البته چک نیز وسیله‌ای برای شپادی‌ها و تقلب‌های جدی است و در برخورد با آن باید از قانون کیفری استفاده کرد. در هر صورت، قوانین مربوط به چک‌های برگشتی، مجازات‌های سنگینی برای کسی که چک بی‌محل می‌کشد و در زمان کشیدن چک، مطلع است که موجودی کافی ندارد، در نظر گرفته است. معمولاً، قصد و نیت در تقلب و کلاهبرداری مدنظر قرار می‌گیرد. البته تجار از خطر پذیرش چک آگاه هستند؛ اما معمولاً برای لغوشدن فروش، این خطر را می‌پذیرند. قوانین مرتبط با چک‌های برگشتی، باعث می‌شود که تجار از منابع قانون کیفری برای کاهش دادن میزان خطر در این تجارت اختیاری استفاده کنند. وقتی شکایت‌نامه پر می‌شود، پلیس یا تعقیب‌کننده قضایی تحقیق می‌کند که آیا قصد و نیت فریبکاری و تقلب در میان بوده است، یا اینکه شخص صادرکننده چک، متهم به صدور یک چک برگشتی معمولی است. اگر ثابت شود که قصد فریب در میان نبوده، رویه معمول به این صورت است که پیگرد قانونی متوقف شده و در عوض، به بنگاه‌های جمع‌آوری^۳ مرتبط با تجار، ارجاع می‌شوند. این بنگاه‌ها، سازمان‌هایی هستند که پرداخت بدهی و دیون سازمان‌ها و افراد را پیگیری می‌کنند. بیشتر این بنگاه‌ها، گماشته طلبکاران هستند و به جمع‌آوری دیون و بدهی‌های آن‌ها در ازای درصدی از کل دین، در صورت وجود قراردادی از قبل برای دریافت چنین خدمتی، اقدام می‌کنند.

در اینجا نیز هزینه اجرایی کردن قانون، منحرف‌شدن منابع از جرم‌های تهدیدکننده و جدی دیگر است. واضح نیست که چه عامل دیگری غیر از عادت، پشت این رویه وجود دارد. این عادت رسیدگی به امور چک است که ایالت‌ها را از محدود کردن قوانین خود در زمینه چک باز می‌دارد و باعث می‌گردد آن‌ها صادرکنندگان چک‌های بلامحل را که فریبکاری آن‌ها آشکار نشده، مستثنا کنند. روشن است که این مسئله، دریافت پول را برای تجار مشکل‌تر می‌کند؛ اما فهم اینکه چرا

^۱ Family nonsupport laws

^۲ Supplement civil remedies

^۳ collection agency

باید منابع اجرای قانون را صرف چنین موضوعی کنیم، دشوار است. درنهایت، این تجار هستند که باید بین محافظه‌کاربودن در پذیرفتن چک‌ها و خطر از دست دادن فروش خود، یکی را انتخاب کنند. شکایت‌هایی هم که از جانب زنان، مبنی بر پرداخت نکردن نفقه از سوی همسرانشان دریافت می‌گردد، به همین شیوه رسیدگی می‌شود. هدف اعضای اجراکننده قانون (افسر، نماینده پیگیری در نهاد تعقیب‌کننده و سازمان رفاهی) این نیست که رویه‌ای قضایی برای مجازات یا توان بخشی مجرم به راه بیندازند؛ بلکه هدف آن‌ها حمایت کردن از خانواده‌هایی است که به آن‌ها نیاز دارند. در این راستا، زندانی کردن پدر خانواده یکی از راه‌های ناپسند برای دریافت نفقه است. همان‌گونه که درباره قانون چک‌های برگشتی هم ذکر شد، نقش اصلی افسران اجرای قانون این است که این وظیفه را انجام داده و از مسئولیت اصلی خود منحرف شوند. برخلاف مسئله چک‌های برگشتی، در اینجا رویه کیفری برای فراهم کردن خدماتی استفاده می‌شود که ایالت باید آن‌ها را مهیا کند. از دیدگاه اقتصادی و بنا بر عقیده کسانی که درگیر این فرایند هستند، هزینه این خدمات، تقریباً مساوی با هزینه برنامه‌های کمکی دولت فدرال به چنین خانواده‌هایی است.

اگرچه این خدمت اجتماعی، مطلوب است، برآوردن آن به واسطه سیستم کیفری که بار ورودی زیادی هم دارد، عاقلانه به نظر نمی‌رسد. پلیس و تعقیب‌کننده قضایی، القاکنده لزوم انجام تعهد و وظیفه هستند و در این مسیر تا حدی هم موفق عمل کرده‌اند؛ اما بنگاهی مدنی که به صورت خاص برای انجام دادن چنین خدمتی طراحی شده باشد، موفقیت بیشتری خواهد داشت. به علاوه، این موفقیت در ازای فداکردن وظیفه اصلی آن‌ها، که محافظت از شهروندان در مقابل اعمال خطرناک و آسیب‌زننده است، به دست آمده و این مسئله، تنها به واسطه قانون کیفری، امکان‌پذیر است.

۸. اجتناب از موانع اجرایی نمودن قانون^۱

یکی دیگر از سوءاستفاده‌های هزینه‌بر از قانون کیفری، در باب رفتارهای آشوبگرانه^۲ و قوانین مربوط به اوباشی^۳ است. این قوانین جرائمی را در بر نمی‌گیرند که سوءرفتار جدی و مهمی تلقی شده و قانون به واسطه محکومیت و مجازات به دنبال مهار آن‌ها باشد؛ بلکه این قوانین متضمن

^۱ Avoiding Restraints on Law Enforcements

^۲ Disorderly conduct

^۳ Vagrancy law

اختیاراتی هستند که به پلیس واگذار شده تا به شیوه‌های خاص خودش برای مهار مجازات اقدام نماید؛ اگرچه بر این باوریم که توسعه آن‌ها به صلاح نیست؛ زیرا این عمل در تضاد با برخی اصول پایه اجرای عدالت کیفری^۱ است. قوانین مربوط به رفتارهای آشوبگرانه، واگذار کردن اختیار به پلیس برای مداخله در طیف وسیعی از جرائم کم‌اهمیت است که مشخص کردن و تعریف آن‌ها به صورت قانونی در وهله اول، ناممکن و مشکل است؛ ضمن اینکه پلیس تمایل دارد که در آن‌ها مداخله کند. قوانین مربوط به اوباشی نیز، به پلیس این اختیار را می‌دهد که مظنونی را برای بررسی و بازجویی در بازداشت نگه دارد؛ درحالی که به موجب قوانین بازداشت، نگه داشتن وی مجاز نیست.

رفتارهای آشوب‌گرایانه طیف وسیعی دارند و معمولاً به صورت شورش،^۲ نقض آرامش،^۳ تجمع غیرقانونی،^۴ رفتار مخل آسایش^۵ و... طبقه‌بندی می‌شوند. این طبقه‌بندی‌ها کلی و مبهم است و به پلیس، آزادی زیادی می‌دهد تا درباره اینکه آیا رفتاری مستلزم مجازات کیفری است یا خیر تصمیم بگیرد. یکی از قضات دادگاه تجدیدنظر نیویورک، قوانین مربوط به رفتارهای آشوب‌گرایانه را چنین توصیف می‌کند: این قوانین به وضوح یکی از نمونه‌های دام‌افکنی است که برای پوشش جرائم تازه و جرائمی که تعریف یا طبقه‌بندی آن‌ها مشکل است، ابداع شده است. در بررسی محکومیت‌های مرتبط با رفتارهای آشوب‌گرایانه، قانون جزایی مرجع^۶ مشخص کرده که قوانین در این زمینه‌ها به کار رفته‌اند: ۱. فحاشی در طی وعظ مذهبی؛^۷ ۲. فحاشی در پارک‌های عمومی؛^۸ ۳. فعالیت جنسی نامشروع؛^۹ ۴. پایدن خانه کارمندان جزء؛^{۱۰} ۵. ممانعت از اجرای قانون؛^{۱۱} ۶. واعظی که صدایش بسیار بلند بوده و از مسافت‌های دورتر شنیده می‌شده است؛ ۷. غیبت و استفاده از صدای بلند و ناخوشایند در رابطه با افسر پلیس. گفتنی است که تنها درصد اندکی از این احکام به دادگاه‌های بالاتر و برای بازرسیدگی، راه پیدا می‌کنند. درحقیقت، بازداشت‌هایی که به دلیل رفتار آشوب‌گرایانه

^۱ Fundamental principles with respect to the administration of criminal law

^۲ Riot

^۳ Breach of the peace

^۴ Unlawful assembly

^۵ Disturbing the peace

^۶ Model Penal Code

^۷ Proscribe obscenity in a sermon

^۸ Swearing in a public park

^۹ Illicit sexual activity

^{۱۰} Picketing the home of a nonstriking employee

^{۱۱} Picketing the united nations

صورت می‌گیرند، از بازداشت‌هایی که به دلایل دیگر صورت می‌گیرند، پیشی گرفته‌اند که البته باید بازداشت به دلیل مستی را استثنا کرد. برای نمونه، در سال ۱۹۶۵، از پنج میلیون بازداشت صورت گرفته، در حدود نیم میلیون به دلیل رفتار آشوب‌گرایانه بوده است. قوانین مرتبط با اوباشی، مجرم‌بودن را به صورت وضعیت و حالت فرد یا مجموعه‌ای از عوامل تعریف می‌کنند. اغلب اوقات اصلاً لازم نیست که رفتار آشوب‌گرایانه‌ای روی بدهد؛ بلکه مؤلفه‌های معمول وقوع جرم (مثل زندگی بدون داشتن شغلی خاص و نداشتن منبع موثقی برای حمایت مالی، ولگردی، سرگردانی و پرسه‌زدن، گدایی، فاحشگی، دائم‌الخمر بودن، قمارباز بودن، خوابیدن در خیابان یا خوابیدن در ساختمان‌های مسکونی بدون اجازه ساکنان) بیشتر وقت‌ها برای مجرم‌بودن کافی است. این قوانین در دوره ملوک‌الطوایفی^۱ به وجود آمدند و از آن‌ها در طیف وسیعی استفاده می‌شد. امروزه پلیس، این قوانین را به صورت گسترده به کار می‌گیرد؛ قوانینی که مبنایی برای بازداشت، تجسس، بازجویی و نگاه داشتن افراد هستند. در صورت استفاده نکردن از چنین قوانینی، دلیل قانونی برای انجام چنین اعمالی وجود ندارد و نمی‌توان به دلیل اینکه افراد در گذشته جرمی انجام داده‌اند، یا اینکه احتمال دارد که در آینده جرمی انجام دهند قوانین مذکور را درباره آن‌ها اجرا کرد. پلیس، قوانین یادشده را برای اهداف دیگری هم به کار می‌گیرد؛ از جمله، تحقیق و بررسی در زمینه جرائم اثبات نشده و جمع‌آوری افراد مزاحم و نامناسب از خیابان‌ها و افرادی که احتمال مشارکت آن‌ها در جرائم وجود دارد. در سال‌های اخیر و طی چندین بررسی و مطالعه توصیفی، این نمونه‌ها بارها در زمینه قوانین مرتبط با اوباشی ذکر شده‌اند.

قوانین مرتبط با اوباشی و رفتار آشوب‌گرایانه، در مجموع، به ابزار قدرتمندی برای پلیس تبدیل شده است که به اداره مناطق شهری کمک شایانی می‌کند. از آنجایی که جرمه‌های مقرر شده، معمولاً جزئی و اندک و محکومان از پایین‌ترین سطوح اجتماعی و اقتصادی جامعه هستند، امکان درخواست بازرسیدگی از جانب آن‌ها و همچنین انتقاد عمومی به چنین رویه‌هایی وجود ندارد. بررسی هزینه‌های بلندمدت استفاده از این قوانین در مقابل فواید آنی و لحظه‌ای، نشان می‌دهد که بهتر است آن‌ها را حذف کنیم، یا اینکه حداقل به میزان زیادی از دامنه آن‌ها بکاهیم.

وجود این قوانین، نشان‌دهنده نقض کلی و همه‌جانبه اصل قانونی بودن است. لازم است در جامعه‌ای مردم‌سالار، شیوه‌های اجرایی کردن قانون بازنگری شود و کنترل مناسبی بر اختیارات تفویض شده برای اعمال قدرت وجود داشته باشد. اعمال قدرت باید به واسطه قوانین

^۱ Feudal days

به دقت تعریف شده و بر مبنای مسئولیت پذیری قضایی و اجرایی صورت بگیرد. در اینجا، به ذکر بخشی از گزارش مذکور می‌پردازیم:

هزینه‌های عملی انحراف از اصل، بسیار مهم و شایان توجه است. یکی از پیامدهای آن، ارتباط با مردمی است که قوانین یادشده درباره آن‌ها اجرا می‌شود؛ مردمی که عقیده دارند اجرایی کردن قانون، فرایندی سازمان یافته و معتبر نیست؛ بلکه به میزان زیادی پیرو رفتار مستبدانه و گهگاه تبعیض آمیز مقامات است. این قوانین برای قشر فقیر و خرده فرهنگ‌های جامعه، در مقایسه با دیگر اقشار جامعه، به صورت تبعیض آمیز به کار رفته است. ناعادلانه است که اجرایی کردن قانون به گونه‌ای باشد که خود فقر و محرومیت، جرم در نظر گرفته شود؛ در این صورت، جامعه، متقبل پرداخت هزینه سنگینی می‌شود؛ چراکه قانون باعث به وجود آمدن احساسات نامناسبی در بین زاغه نشین‌ها و اقلیت‌ها می‌شود و آن‌ها در مقابل قدرت قانون، احساس درماندگی و بی‌پناهی می‌کنند و حس تنفر از پلیس یا هر مقام اجرایی دیگری، در آن‌ها رشد می‌کند و زمینه جرم و جنایت را فراهم می‌آورد؛ پدیده‌ای که جامعه سعی در حذف آن دارد.

در اینجا، باید به یک نکته اشاره کرد که اعمال دوگانه پلیس که تحت لوای این قوانین صورت می‌گیرد، باعث به وجود آمدن خشم و هیجان منفی در بین افراد می‌شود. حقیقت این است که به صورت رسمی، موانع قانونی و قضایی برای دستگیری، تجسس و مداخله در امور شهروندان در خیابان‌ها وجود دارد؛ ضمن اینکه بدون توجه به این محدودیت‌ها، به ویژه در قبال اقشار فقیر و خرده فرهنگ‌ها، امکان نقض این محدودیت‌ها تحت لوای قانون‌های مرتبط با رفتار آشوب‌گرایانه و اوباشی وجود دارد.

راه حل مناسب مبتنی بر قانون گذاری، تشخیص صحیح اختیاراتی است که پلیس باید داشته باشد. در مرحله بعد، باید با تعریف دقیق شرایط اعمال قوانین، قدرت اعمال این قوانین در حدود و چهارچوب خاص به پلیس داده شود. زمان اصلاح قوانین، قبل از وقوع جرم یا حداقل در مراحل ابتدایی شکل گیری آن است؛ نه هنگامی که جرمی صورت گرفته است. تلاش‌های زیادی در این راستا شده و مثال بارز آن، دادن اختیار به پلیس برای بازرسی بدنی مختصر افراد مظنون، برای یافتن سلاح است. این نمونه در نیویورک با نام قانون «ایست بازرسی سریع» وجود دارد. پیش نویس قانون آمریکا^۱ نمونه‌های مشابه دیگری را هم تصریح کرده است.

^۱ American Law Institute's Model Pre-Arrangement Code

دیوان عالی کشور در سال‌های اخیر، تا حد زیادی درگیر مشکلات مرتبط با قانون اساسی دربارهٔ اختیاراتی شده است که قانون‌گذار و پلیس تصور می‌کنند که داشتن آن‌ها برای نیروی پلیس الزامی است. حتی اگر هیچ پیشرفتی هم در زمینهٔ محدودکردن اختیارات پلیس صورت نگرفته باشد، حداقل، وسوسه برای طفره‌رفتن و گریز از این محدودیت‌ها بیشتر شده است و این یکی دیگر از نتایج نامطلوب وجود تنش بین پلیس و دادگاه‌هاست و تا زمانی که چاره‌جویی مناسبی برای اعمال محدودیت‌های قانونی بر اختیارات اندیشیده نشود، با اجماع بین پلیس و دادگاه‌ها حاصل نشود، این مشکلات وجود خواهد داشت.

نتیجه‌گیری

قانون کیفری، ابزاری تخصصی برای کنترل اجتماعی است و برای برخی مقاصد، سودمند و برای برخی دیگر نامناسب است. زمانی که از آن استفاده نادرست شود، زیان‌های بیشتر و مزیت‌های کمتری خواهد داشت. تصمیم برای جرم‌انگاری هر عملی، باید تنها بعد از ارزیابی و بررسی معایب و مزایای آن صورت بگیرد. اخلاق‌گرایان، فلاسفه و معتقدان به اصل سودمندگرایی، بیش از ۲۵۰ سال است که بر این اصل عقلایی ساده و فهم‌پذیر به‌صورت مداوم تأکید کرده‌اند. این اصل از زمان جرمی بنتام به انجمن ملی کنونی جرم رسیده است. کسانی که کار هرروزهٔ آن‌ها تدوین قانون کیفری و نظارت بر چگونگی اجرای آن است، بارها اذعان کرده‌اند که از معایب سرپیچی از این اصل، آگاهی دارند؛ اما باز هم کاری برای عمل به آن انجام نداده‌اند. نیاز به اعمال محدودیت در قانون کیفری، برای کسانی که با آن سروکار دارند، محسوس است؛ اما برای کسانی که آن‌ها را وضع کرده‌اند و برای عموم مردم که تحت لوای آن‌ها زندگی می‌کنند، ملموس نیست. امید است تلاش‌هایی که برای مشخص کردن حقایق و شرح جزئیات زیان‌های جرم‌انگاری حداکثری صورت گرفته، درنهایت، به اتخاذ تصمیم‌های درست از جانب قانون‌گذاران منجر شود؛ هرچند تجربیات گذشته جایی برای خوش‌بینی باقی نمی‌گذارد.

شاید بخشی از ناموفق بودن در این زمینه، به دلیل محدودیت ذاتی درخواست تجدیدنظر منطقی دربارهٔ عملی باشد که مولدهای غیرمنطقی دارد. توضیح این مسئله برای قانون‌گذاران و تشریح اینکه چرا جرم‌انگاری مستی و هم‌جنس‌گرایی، آثار مخرب بیشتری در مقایسه با محاسنشان دارد، تأثیر اندکی بر آن‌ها دارد. به همان دلایل و به شیوه‌ای مشابه، توضیح این مسئله برای هم‌جنس‌گرایان و الکی‌ها مشکل است و آن‌ها را متقاعد نمی‌کند. امید است در آینده تلاش‌های بیشتری برای فهم همه‌جانبه و عمیق جریان‌های کنترل‌کنندهٔ جرم‌انگاری صورت بگیرد.

جامعه‌شناسان، روان‌شناسان اجتماعی، سیاست‌مداران، محققان و بی‌هیچ شکی همه اعضای جامعه باید به‌نوعی درگیر تلاش‌هایی از این نوع باشند. وفق برخی از مطالعات و تحقیقات صورت‌گرفته، ظرفیت‌های بالقوه‌ای برای تغییر خشم مردم از قانون وجود دارد. فهم این نکته به مردم ضروری است که این مسئله صرفاً انحرافی در راستای قانون‌گذاری بر پایه ماهیت رقابت‌کننده مکاتب اخلاقی متفاوت و استفاده نادرست از قانون کیفری برای دست‌یافتن به موفقیت در زمینه‌های مختلف بوده است.

ما همچنین به فهمی نسبی از تأثیر رویه‌های سیاسی بر انتخاب نوع مجازات‌ها و شیوه‌هایی که نیروی پلیس برای اعمال قانون به کار می‌گیرد، دست یافتیم. شاید بتوان با تحقیقات بیشتر در این زمینه‌ها (تحقیقاتی که قانون‌گذاران منتخب مردم برای بررسی دقیق و موشکافانه جرم‌انگاری حداکثری انجام می‌دهند) به فهم بهتری از نیروهای اجتماعی خاصی پرداخت که به ایجاد این معضل کمک می‌کنند. گفتنی است که فهم این نیروها، به معنای کنترل آن‌ها نیست؛ ضمن اینکه با فهم این نیروها، ممکن است که همچنان از کنترل آن‌ها ناامید باشیم؛ اما پیشرفت‌های علمی حاصل‌شده در طول سده اخیر، موجب شده است که بتوانیم کنترل بیشتری بر محیط فیزیکی اطرافمان داشته باشیم و این به دلیل دانشی است که در زمینه نیروهای مؤثر این محیط به دست آورده‌ایم. امید است حداقل تا حدی بتوانیم از این نمونه، برای کنترل محیط اجتماعی خود هم استفاده کنیم. این گزینه‌ای است که ارزش پیگیری دارد.

منابع و مأخذ

۱. دلماس‌مارتی، میری، نظام‌های بزرگ سیاست جنایی، جلد دوم، ترجمه علی‌حسین نجفی ابرندآبادی، نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۸۷.
۲. فلچر، جرج، نظریه‌های سیاسی و حقوق کیفری، ترجمه سیدبهم خدادادی و زینب‌السادات نوابی، نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۹۳.
۳. موراوتر، توماس، فلسفه حقوق، ترجمه بهروز جندقی، نشر پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چاپ اول، ۱۳۸۷.
۴. هارت، هریت، مفهوم قانون، ترجمه محمد راسخ، نشر نی، چاپ اول، ۱۳۹۰.
۵. هوساک، داگلاس آن، جرم‌انگاری/افراطی، ترجمه محمدتقی نوری، نشر مجد، چاپ اول، ۱۳۹۰.
۶. هیندس، باری، گفتارهای قدرت از هابز تا فوکو، ترجمه مصطفی یونسی، نشر شیرازه کتاب، چاپ اول، ۱۳۹۰.

۷. هیوود، اندرو، مفاهیم کلیدی در علم سیاست، ترجمه حسن سعیدکلاهی و عباس کاردان، نشر علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۸۷.

مقاله‌ها

۱. حیدرپور، حمیدرضا و ژیلا بزی تنها، «سیاست جنایی مشارکتی در پیشگیری از جرم، جلوه‌ای از حکمرانی خوب»، نشریه حقوقی داور، سال ۸، شماره ۸، پاییز و زمستان ۱۳۹۱.
۲. رایجیان اصلی، مهرداد، «تبیین استراتژی عقب‌نشینی یا تجدید دامنه مداخله حقوق جزا و جایگاه آن در ایران»، نشریه حقوقی و قضایی دادگستری، شماره ۴۱، زمستان ۱۳۸۱.
۳. صفاری، علی، «انتقادات وارده به پیشگیری وضعی از جرم»، نشریه تحقیقات حقوقی، شماره ۳۵ و ۳۶، ۱۳۸۱.
۴. علوم جنایی: مجموعه مقالات در تجلیل از استاد محمد آشوری [مقاله «درآمدی بر جرم‌شناسی انتقادی و انواع آن»، نوشته علی صفاری]، نشر سمت، چاپ اول، ۱۳۸۳.
۵. والتاین، پیتر، «لیبرتاریانیسم»، ترجمه محمدزمان زمانی جمشیدی، نشریه فلسفه، شماره ۷۸، اسفند ۱۳۹۲.
۶. ویت، استفان، «تحلیل اقتصادی حقوق اساسی»، ترجمه کیومرث رس و علی تاریکی‌نژاد، نشریه حقوق اساسی، سال ۷، شماره ۹، تابستان ۱۳۸۷.

پایان‌نامه‌ها و تقریرها

۱. جاهد، محمدعلی، «ضرورت جرم‌زدایی در حقوق کیفری ایران»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه مازندران، تابستان ۱۳۸۳.
۲. زارعی، محمدحسین، «حقوق اداری تطبیقی»، تقریرات دوره کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۴.
۳. محمودی جانکی، فیروز، «مبانی، اصول و شیوه‌های جرم‌انگاری»، پایان‌نامه دوره دکتری، دانشگاه تهران، مهر ۱۳۸۲.

فهرست منابع لاتین

1. Abramas, N. the new ancillary offences, criminal law forum, 1989
2. Angela N. White, Legalization and Decriminalization of Prostitution Would Not Help Prostitutes

3. Beale, s, too many and yet too few: new principles to define to proper limits for federal criminal jurisdiction, hastings law journal
4. David Dixon, beyond zero tolerance, university of new south wales, march 1999
5. Feletcher. G, basic concepts of criminall law, oxford university press, 1998
6. Finkelstein.C, is risk a harm? University of Pennsylvania law reviw, 2003
7. Fleming, j, the law of the torts, the law book co os Australia PTYLtd, 1957
8. Garland وDavid, Punishment and Modern Society: A Study in Social Theory, 1990
9. haeri, abdolhadi, shisam and constitutionalism in iran, available at: <http://books.google.com/books>
10. Husak, D, limitations of criminalization and the general part of the criminal law, in criminal law theory doctrines of the central part, edited by Stephen shute and A.P simester,oxford university press,first published,2002
11. Husak, D, overcriminalization. The limits of the criminal law. New York: oxford university press, 2008
12. International Covenant on Civil and Political Rights, (ICCPR), 1966